

..... چند ماه پیش از جانب «بناپارت» نامی که پادشاه فرانسه است سفیری باپیشکش و هدایا و عرایض عبودیت نما از جانب پادشاه خود بنمود که: گفتار پادشاه است و به هر کار مختار و مرخصم. این مرد خود را بسیار بزرگ و سایر فرنگان را بسیار خوار می شمرد و نام دیگران را چنان به استخفاف و استحقار می برد و محلشان نمی گذاشت که: «پادشاهی کامران بود از گدایان عار داشت».

از زبان پادشاه خود می گفت که: گرجستان را بوسیله روسیه و تفلیس و بادکوبه و دربند و سایر شیروانات را که از قدیم الایام در دست ایرانیان بوده است به ایران رد می کنم و هندوستان را هم از دست انگلیس گرفته به شما می دهم.

در واقع ماشنیده بودیم که فرانسه ای است، قماش خوب، پارچه خوب، زربفت خوب دارد، اما به این طورها که سفیرش می گفت نشنیده بودیم. بلی وقتی قهوه و حناگران شد، گفتند سبب جنگ فرانسه است بامصر. یکی از نواب سلسله صفویه هم می گفت که شنیده ام وقتی از جانب «لوی» نامی پادشاه فرانسه یکی به دربار مرحوم شاه سلطان حسین شهید آمده بوده است ولی بناپارت که بوده است و چه بوده است و چطور شاهش کرده اند، در ایران کسی سرش نمی شد. یکی از تجار ارامنه که خیلی جاها را گشته بود می گفت: واقعاً یک همچنین آدمی هست، اما خیلی باعز و تیز و با همه کس باعربده درستیز است.

این بود که پادشاه سفیر را قبول کرد، اما در قیمه جانش آن چه بود، راست و دروغش معلوم نبود. وزرا بزرگ و کوچک از این کارها بی سر رشته اند. چیزی به عقلشان نمی رسد. باز خدا عمر به پادشاه بدهد، آن هم با این که ذره ای برای جهان آرایش پوشیده نیست، در این باب چیزی نمی دانست. بلی عابد ارمنی، که چهل روز در شهر «مارسیلیا» حبسش کرده بودند که ناخوشی به فرانسه می بری و کشیش ارمنی که چند سال در تکیه ایشان چله نشینی کرده است بودند، اما کسی که ما را مطلع و خبردار تواند ساخت که بناپارت می خواهد کلاه ما را بردارد یا این که نانی به پرشال ما گذارد نبود. خلاصه چندان در شبیه نمائیم. چرا که کفار انگلیس که در میان ایران و هندوستان پیله وری می کنند و در بندر بوشهر هم خیلی دکان دارند، به محض شنیدن وصول سفیر، کارگذاری به چاپاری فرستادند و برای قبول نکردن این سفیر قیل و قال و های و هوی کردند و معلوم شد که در میان این سگان البته استخوانی منازع فیه هست و این همه عز و تیزی چیز نیست. پادشاه می گفت: «به جقه شاه قسم که این ها همه از بلندی طالع من است. من در این جا در تخت شاهی مستقر، از همه جابی خبر، این پدر سوختگان از شرق و غرب و جنوب و شمال باپیش کش و هدایا به پای بوسم می دوند و دستوری جنگ و جدال با یکدیگر از من می خواهند».

برگرفته از کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی،

نوشته جیمز موریه (منشی سفارت انگلستان در ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار)

ترجمه میرزا حبیب اصفهانی .